

خاطرات لایارد

(۳)

میرزااعلی که در آن موقع کارهای اداری وزارت امور خارجه ایران را انجام می داد جوان نورسی بود که هنوز موی بر صورت نداشت و تقریباً بیست و دو ساله بود و کارهای مهم وزارت امور خارجه را باکمک پدرش میرزا مسعود خان که شهرت داشت مرد سیاست و باتجربه ایست اداره می کرد .

میرزا مسعود خان فرانسه را خوب حرف می زد و یکنفر فرانسوی نیز در دستگاه او بکار اشتغال داشت او ما را بحضور پذیرفت وزیر کانه وانمود کرد که از دیدار و مسافرت ما به کشور ایران راضی می باشد و قول داد که عصر همان روز این مطلب را بعرض شاه برساند .



میرزا مسعود خان وزیر امور
خارجه ایران که لایارد با او
ملاقات کرده بود

در تاریخ دهم ژوئیه شاه بطرف همدان همان شهر بزرگی که در قدیم اکیاتان خوانده می شد حرکت نمود . ماهم همراه اردوی شاه بطرف همدان رهسپار شدیم (۱) .
صدراعظم شاه و آن کسیکه قرار بود فرمان شاهی را برای مسافرت به قلمرو شاهنشاهی ایران به ما ابلاغ کند شخصی بود به نام میرزا آقاسی که به «حاجی» شهرت داشت ، این عنوان بکسی اطلاق می شود که به زیارت مکه مشرف شده باشد . او معتدترین و بانفوذترین شخصیت های ایرانی بوده ولی به حیله گری و سوء اخلاق و ستمگری و خیانت و رزی شهرت داشت و بعلمت تعصب خاص مذهبی نسبت به مسیحیان بیزار و متنفذ بود .
دراثر سوء سیاست این صدراعظم کشور بطرف فساد و تباهی سوق یافت و بی نظمی و هرج

۱- لایارد و ستوردسرون .



حاج میرزا آقاسی

ومرج و رشوه خواری در سرتاسر قلمرو شاهنشاهی ایران رواج یافته و او با این شیوه و طرز فرمانروائی موجب عدم رضایت عمومی را فراهم کرده بود. ظاهراً او تصور کرده که ما جاسوس یا مأمور دولت انگلیس می‌باشیم و از این روی در اعطای فرمان که قبول داده بود تعمداً خودداری میکرد.

بزودی اطلاع حاصل کردیم که دولت ایران از مسافرت ما از طریق سیستان بقتد هار ممانعت خواهد کرد و از طرفی ما مخفیانه و بدون کسب اجازه حکومت ایران نمی‌توانستیم باین مسافرت تن در دهیم زیرا مسافرت بدون اجازه دولت آنها در یک کشور غیر متمدن و فاقد قانون مخاطرات جانی فراوانی در برداشت (۱).

۱ - لایارد و میتفورد بیرون شهر همدان در کنار جاده با انتظار نشستند تا موکب شاهانه را هنگام ورود به همدان تماشا کنند. ابتداء حرمرسا و زنهای اندرون شاه در حالیکه عده‌ای در کجاوه‌های سر بسته و تعدادی نیز از سرتا پا زیر چادرو نقاب پنهان شده بودند سواره حرکت میکردند بعد از عبور حرمرسا محمد شاه سوار بر یک اسب سفید تر کمنی در حالیکه غرق در لباسی جواهر نشان بود همراه پسر خود و میرزا آقاسی صدراعظم عبور کردند بدنبال شاه و صدر اعظم، وزراء، شاهزادگان، رجال و افسران عالی رتبه حرکت میکردند. چهار رأس فیل با هیئتی عجیب و تجملی در حالیکه بالا پوش آنها بطرز جالبی بشکل قوس و قزح رنگه

۱- لایارد میلی بلا برد.

آقای میتفورد راضی نبود که بدون کسب جواز عبور دست به یک اقدام خطرناک بزند
بنابراین تصمیم گرفت که از راه شمال ایران یعنی از طریق مشهد و هرات خود را به هندوستان
برساند .

هر چند مسافرت طولانی او در داخله کشور ایران مخاطره آمیز نبود ولی آشننگی
و هرج و مرج سیاسی در آسیای مرکزی احتمالاً برای او مخاطرات و مشکلاتی بیارمی آورد.
من بهیچوجه قصد نداشتم که از مسافرت و رسیدن به دریاچه فورده چشم پوشی نمایم و روی همین
اصل امیدوار بودم که هنگام ورود با سفیران همراه یک کاروان ، یا در معیت عده ای مسافر به
یزد بروم و از آنجا مسافرت خود را بدون کسب اجازه از حکومت ایران آغاز نمایم .

ما تا روز هشتم اوت یعنی قریب یک ماه در شهر همدان توقف داشتیم و بیشتر اوقات
خودمان را صرف رفت و آمد به چادرهای صدراعظم و وزیر امور خارجه میکردیم. آن دو همیشه
به اعتراضات ما سیاست ما بانه گوش میکردند و اطمینان می دادند که فردا جواز عبور و فرمان
صادر خواهد شد ولی روز بعد از فرمان خبری نبود و همین موضوع باعث شده بود که ما به بی
اعتباری و بی ارزشی قول ایرانیها پی ببریم .

ما میل داشتیم که هر چه زودتر شهر همدان را ترك گوئیم زیرا هنگامیکه سواره بین

آمیزی و گلدوزی شده از همدان با استقبال شاه روانه شده بودند . هنگام عبور قشون شاه در
هر منطقه دشتهای سرسبز و پر محصول بیک بیابان خشك مبدل میشد و درختان بارور و پر
میوه از ریشه قطع می گردید . لایارد فینوا - بقلم گوردون و اترفیلد - ص ۵۲-۵۳

۲ - لایارد خیلی مایل بود که دشت وسیع سیستان را که صدها میل آن در خاک ایران
و قسمتی از آن در قلمرو افغانستان است ببیند ، زیرا او علاقمند بود که محل زادگاه
زرتشت پونمیر و آثار یک شهر قدیمی را که می گفتند در کنار دریاچه فورده (Furrh)
ورود هیرمند قرار دارد از نزدیک مشاهده نماید . تا آن موقع در آن شهر قدیمی اکتشافاتی
بعمل نیامده فقط یک هیئت باستانشناسی بوسیله سر جان ملکم از هندوستان به آن محل
اعزام شده بود که کاپیتان گرافت وستون پوتینگر ، نیز جزو آن هیئت بودند و نتیجه تحقیقات
آنان در سال ۱۹۱۶ میلادی انتشار یافت .

کاپیتان گرافت وستون فودرینگهام ، در سال ۱۸۱۰ بوسیله الوارفیلی پست کوه کشته
شدند و یادداشتهای این دونفر نیز در سال ۱۸۲۹ انتشار یافته است .

دکتر فودرس نیز مسافر دیگری بود که یک سال قبل از ورود لایارد به همدان ، هنگامیکه
به همین منظور می خواست خود را از سیستان به افغانستان برساند کشته شد . لایارد فینوا
بقلم گوردون و اترفیلد ص ۵۲-۵۳

شهر اردوگاه حرکت می کردیم بهماذیت و آزار میرسانیدند، صرف نظر از مردم متعصب شهری سربازان نیز بسیار گستاخ و جسور و درعین حال بی انضباط و فاقد دیسپلین بودند. زیرا آنان دسته‌های غیر منظم سواره نظام از عشایر وحشی کوه نشین بودند که کوچکترین تردیدی در کشتن یکنفر مسیحی یا اروپائی بخود راه نمی دادند و به همین دلیل هم یکنوع کینه توزی و بی نظمی در میان اردوگاه حکمفرما بود.

هنگامیکه در میان اردوگاه سواره عبور میکردیم بهما سنگ پرتاب میکردند و با کمال خشونت و بیحرمتی با ما رفتار مینمودند. ما را بانامهای کافر، سگ و سایر صفات زشت خطاب میکردند این خفتها و بی احترامی‌ها هنگامی پایان پذیرفت که یکی از نگهبانان تکه سنگ بزرگی بطرف من پرتاب نمود که اسب مرا مجروح کرد و خوشبختانه همین موضوع سبب شد که به میرزا آقاسی مراجعه کردم و تقاضای رسیدگی نمودم و او را تهدید کردم که در صورت عدم توجه مستقیماً به شخص شاه شکایت خواهم کرد، من شخص مقصر را معرفی نمودم و اودستور داد ویرا بخاطر آن عمل بچوب و فلک بستند و بعد از آن دیگر در اردوگاه کسی متعرض مانشد ولی در شهر بطور دائم به ما بی احترامی و بدرفتاری می کردند.

شاهنشاه با من سخاوتمندانه رفتار کرد زیرا در فرمانی که توشیح کرده بود دستور داد که من بطور مجانی و با هزینه عمومی دربار شاهنشاهی مسافرت نمایم و ضمناً چند اسب چهار پا نیز باین مسافرت اختصاص داده شد که بمنزل در اختیار من قرار می گرفت در هر محلی که اطراق میکردیم مایحتاج خوراکی برای هشت نفر از قبیل مرغ، گوشت، تخم مرغ، برنج، نان، شکر و غیره بانضمام کاه و علوفه برای چهارپایان آماده می شد.

میهاندار که همراه من بود وظیفه داشت که تمام وسایل مورد نیاز را در مقابل رسید از کدخدایان بین راه وصول نماید، آنان نیز محق بودند که مخارج مورد نظر را بابت مالیات دولتی بحساب بیاورند.

من بخوبی آگاه بودم که این عمل صرفاً کار بیهوده و بی اساسی است که کدخدایان بین راه مخارج مرا تأمین نمایند این جیره فوق‌العاده آنهم برای مسافران صاحب رتبه و باشخصیت غیر از بهانه برای اخاذی و ستمگری چیز دیگری نبود. بنابراین تصمیم گرفتم که از مزایای فرمان شاه استفاده نکنم و در نهایت صرفه جوئی مسافرت نمایم و تا آنجا که ممکن است بهای مایحتاج غذایی را بپردازم.

من قاعداً بایستی از حضور و مصاحبت میهماندار خوشحال می شدم ولی بمجردیکه او فرمان را دریافت نمود متوجه شدم که اعمال و رفتار مرا زیر نظر گرفته است و علت هم آن بود که میرزا آقاسی بمن سوءظن داشت و چنان تصور میکرد که ما موردیت من جنبه‌های

دیگری غیر از کشف آثار باستانی دارد .

از این لحاظ مجبور بودم برخلاف میل خودم حضور چنین مهمانداری را تحمل نمایم . حکام شهرها و کدخدایان دهات بین راه موظف بودند که از جان من حفاظت نمایند و در صورت لزوم با اسکورت مرا همراهی نمایند ، غیر از فرمان شاهی دو نامه دیگر از میرزا آقاسی دریافت داشتم یکی برای محمد تقی خان رئیس ایل بختیاری و دیگری نیز برای حاکم اصفهان که دستور داده شده بود کمک و مساعدت های لازم را در حق من بنمایند . در تاریخ هشتم اوت ۱۸۴۰ من با میتفورد سواره بطرف ده شروین حرکت کردیم و در اینجا او خدا حافظی کرد و مسافرت خود را بطرف شمال ایران به مقصد قندهار آغاز نمود (۱) ما دو نفر قریب یکسال باهم همسفر بودیم و از اینکه از هم جدا شدیم بسیار متأسف بودم ، او یک رفیق و مصاحب خوبی بود که هرگز از مشکلات نمی هراسید و از سختیها و مصائب مسافرت شکایت نمی نمود .

من دوباره بهمدان برگشتم ، قشون شاه صبح همان روز همدان را ترک گفت و بجای آن همه جمعیت و ازدحام لحظات قبل ، سکوت و خاموشی مرگباری بر شهر حکمفرما بود . زیرا سربازان شاهی قبل از حرکت بازار شهر را غارت کرده بودند . کلیه دکاکین بسته شده بود و مردم از ترس تمدی و اجحاف سربازان در خانه های خود پنهان شده بودند . تمام باغهای اطراف شهر و درختهای میوه دار لخت و بدون بار و تنه و ساق درختان از بیخ قطع شده بود . بنظر می آمد که شهر همدان دچار یک فاجعه جنگی شده است ، چنین بود دیدار شاه و صدر اعظم و سپاهیان از یک نقطه کشور ایران .

حرکت از همدان - میهماندار - دولت آباد - یک قصر ایرانی - بروجرود - خسرو آباد - مشکلات مسافرت - کدخدای ده - بختیاری ها - انصراف از تصمیم مسافرت به شوشتر - فریدن مهاجرین ارمنی - تیرون - ورود به اصفهان - آقایان اوژن بوره و بورکس -

۱- میتفورد از همدان وارد تهران و از آنجا بطرف خراسان حرکت نمود مدتی در خراسان نزد آصف الدوله بسربرد و از مشهد عازم هرات گردید و در تاریخ ۲۷ اکتبر ۱۸۴۰ وارد هرات شد و بایار محمد خان ملاقات نمود و از هرات دهسپار قندهار و کابل گردید . میتفورد شرح این مسافرت را که قریب سه سال طول کشید ۱۸۳۹-۱۸۴۱ در دو جلد جمع آوری نموده و در لندن بچاپ رسانید . قسمتی از خاطرات سفر پنداد و ایران این مأمور انگلیسی را نگارنده این سطور تحت عنوان «مأموریت سیاسی لایارد در ایران» در نشریه شماره ۶ انجمن تاریخ منتشر نموده است .

معمداً الدوله - مجازات امام وردی بیگ - شفیخ خان - علی نقیخان - دعوت به قلمه تل -
تاخیر در مسافرت - قصرهای اصفهان - می‌گساری و عیاشی در ایران - مجتهد و ملای
بزرگ اصفهان :

من دیگر تنها بودم و به مسافرت سخت و دشواری که در پیش داشتم و برای انجام
آن سخت پافشاری می‌کردم می‌اندیشیدم ، زیرا من مصمم بودم که از طریق سیستان خود را
به قندهار برسانم و از آنجا به هندوستان مسافرت نمایم .

من در این سفر یک رأس اسب بسیار قوی از یک سر بازی که احتمالاً دزدی شده بود
خریداری کردم و مبلغ چند تومان (ارزش تومان در حدود ده شلینگ است) بابت بهای
آن پرداخت نمودم .

اثاثیه من در این مسافرت شامل یک خورجین کوچک ترک بند ، و یک قالی کوچک
بود که آنرا دولاکرده و روی زین اسب می‌گذاشتم ، و با این ترتیب دیگر احتیاج به یک
چهار پا اضافه جهت حمل اثاثیه نداشتم .

بعد از ظهر روز نهم اوت بود که غلام شاهی به نام امام وردی بیگ که به سمت میهماندار
من تعیین شده بود آماده مسافرت شد و ما می‌توانستیم فاصله کوتاهی را طی کنیم و خود
را به منزل بعدی برسانیم .

او سوار بر یک اسب قوی در حالی که دامن لباس گشاد خود را زیر شلوار قهوه‌ای
رنگ خود پنهان کرده و مسلح به یک تفنگ بلند و یک پشتاب بزرگ بود و خنجر و محفظه
باروت و غیره را به کمر آویزان نموده آماده حرکت بود .

ما هر دو با هم حرکت کردیم و سواره از میان یک دشت حاصلخیز که نهرهای آب
در آن جریان داشته و سرتاسر پوشیده از درخت و باغ بود عبور کردیم و بعد از دو ساعت راه
پیمائی به ده یال پند رسیدیم ، نزدیک ده غلام بایور تمه به طرف ده تاخت نمود تا محلی برای
توقف من آماده نماید ، او یک اطاق تمیز و هوا گیر در طبقه فوقانی یکی از بهترین عمارات
ده آماده کرده بود و صاحب خانه نیز بایک شام بسیار عالی و ماکول از ما پذیرائی نمود .
صبح هنگامی که می‌خواستیم مخارج پذیرائی را به پردازم اطلاع یافتیم که میهمان شاه
هستم و نتیجتاً بایستی با هزینه دربار شاهی مسافرت نمایم ، به این ترتیب اعتراض من برای
پرداخت وجه بیهوده بود .

میهماندار اظهار داشت که فرمان شاهی لازم الاجراء است و هیچکس جرئت اینسکه
وجهی از ما دریافت نماید ندارد . حرکت ما بعلت نزاع بین کدخدا و میهماندار بعهده
تمویق افتاد ، بعدها فهمیدم که امام وردی بیگ غروب روز قبل اسب خود را به همدان پس
فرستاد و حال به موجب فرمان برای این مسافرت طولانی به اصفهان اسب دیگری از کدخدا

مطالبه می‌نماید، بالاخره بعد از کشمکش و گفتگوی زیاد میهماندار موفق شد يك رأس اسب
بجور و ناتوان و يك الاغ جهت حمل اثنائه از وی بگیرد .

من در ابتدا نمی‌دانستم که محمولاتی که بایستی با الاغ حمل شود از چه نوع خواهد
بود زیرا هنگامی که از همدان خارج شدم هیچگونه اثنائه همراه نداشتم ولی بزودی
توجه شدم که ساکنین بین راه و کدخدایان دهاتی که ما شب در آنجا توقف می‌کردیم
ربانی يك قاعده و نظام جا برانه می‌شدند ، زیرا در فرمان يك مقدار مواد خوراکی معین
برای من پیش‌بینی شده بود و میهماندار که این مقدار خوراکی را در یال بند تدارک دیده
بود اصرار داشت که مازاد آنرا با خودمان به منزل بعدی ببریم و این علت درخواست الاغ
برای حمل اثنائه بود .

من خیلی عصبانی بودم ولی میهماندار اظهار داشت که نمی‌تواند آشکارا فرمان شاهی را
نقض نماید زیرا هر گونه تعلق و قصور در این مورد بخصوص به ارزش فرمان ، بویژه
میهمان‌نوازی و عطیه شاهانه لطمه وارد خواهد آورد . بدیهی است که من در این مورد سود
و زیانی نداشتم ولی میهماندار در این مورد سماجت و پافشاری میکرد .

او توضیح داد که در مقابل وصول مواد خوراکی به ساکنین و کدخدایان دهات بین راه
رسید خواهد داد و آنان می‌توانند مبلغ پرداختی را به حساب مالیات که به خزانه شاهی
می‌پردازند به حساب بیاورند و اگر او (یعنی امام وردی بیگ) مواد خوراکی را که به
من تعلق می‌گیرد وصول ننماید ، مهذا آنان بازم این مبلغ را به حساب خزانه شاهی
منظور خواهند داشت به این ترتیب او گفت که چرا ما از مزایای این فرمان استفاده نکنیم
و بی‌جهت به این مردم رذل و پست (قمرساق) رسید بدهیم . هر چند دلیل او قانع‌کننده
بود ولی من نمی‌توانستم قبول کنم که با مخارج مردم مسافرت نمایم ، بخصوص که بخوبی
آگاه بودم که این کدخدایان بندرت می‌توانند این مخارج را به حساب خزانه شاهی منظور
نمایند . من مجدداً اعتراض کردم و مصمم شدم که مخارج خود و اسبم را بپردازم ولی

میزبان و کدخدا از ترس یا ملاحظه از میهماندار از قبول وجه استنکاف نمودند .
من با کج خلقی و کم‌حوصلگی به اتفاق میهماندار (که با اصرار الاغ محمولات غذائی
را که باعث کندی و عدم پیشرفت مسافرت ما می‌شد همراه داشت) به راه خود ادامه دادیم ،
من تصمیم گرفتم که از شاهراه همدان به اصفهان عبور نمایم و به همین دلیل هم در کنار
رشته کوه‌های لرستان به مسافرت خود ادامه می‌دادم به این ترتیب ما در يك قسمت از سرزمین
ایران رد می‌شدیم که به اعتقاد من تا آن موقع مسافران قبلی از آنجا عبور نکرده بودند و
به همین علت هم این قسمت در روی نقشه که همراه داشتم سفید نشان داده شده بود .
پس از عبور از میان دهات فراوان و مناطق کوهستانی که دارای مناظری بدیع و

تماشائی بود و قلل سرسبز و مرتفع آن از فاصله دور دیده می شد ، هنگام غروب به «تاش» بند ، رسیدیم و طبق معمول شام را با هزینه شاهی در سمن آباد صرف نمودیم ، خان یا کدخدای ده در محل نبود و ساکنین ظاهراً بدون اجازه او نمی خواستند از فرمان اطاعت نمایند ، من لامحاله در کریدور قلعه کوچک خان در اطاقی اقامت کردم ولی میهماندار با تهدید و ارعاب توانست يك باب اطاق از ساکنین بگیرد و من اثاثیه خود را به آن محل منتقل نمودم .

آن مردی که همراه ما جهت برگشت اسب و الاغی که از کدخدای پابند گرفته بودیم آمده بود ، شب هنگام با اسب و الاغ به محل خود مراجعت کرد و ما برای تدارک اسب و الاغ دوباره دچار مشکل شدیم ، غیر از فرمانی که من در اختیار داشتم میهماندار نیز حکم دیگری از شاهزاده حاکم همدان در دست داشت که کدخدایان بین راه موظف بودند در هر منزل دو رأس چهار پا بدون اخذ کرایه در اختیار ما قرار دهند .

هر چند ساکنین ابتدا با تقاضای میهماندار مخالفت نمودند ولی سرانجام تسلیم شدند و اسب و الاغ مورد نیاز را در اختیار ما گذاشتند . بعد از آن همه توپ و تشر میهماندار به ساکنین ده ، بالاخره به راه خود ادامه دادیم و در حالیکه مازاد مواد خوراکی را همچنان با خود حمل می کردیم .

منزل بعدی « دایله » بود که غذا را در آنجا صرف کردیم و اهالی نرمش بیشتری نشان دادند کدخدا فرمان شاه را بوسید و روی پیشانی گذاشت و بلا درنگ چهار پا و سایر ملزومات مورد نیاز را در اختیار ما گذاشت . ما از میان مناطق کوهستانی و نهرهای آب و دهات فراوان عبور کردیم و بعد از ظهر همان روز به دولت آباد رسیدیم ، من خیلی تعجب کردم که چگونه این شهر نسبتاً با جمعیت روی نقشه نشان داده نشده است . (ادامه دارد)

